

هواستنان

چنانچه طاهره زکیه باجماع جمیع این طایفه از وضع و شریف بزرگ و رئیس بود و همه کی او را مطیع بودند الا بعض محض استماع آیات ازلیه فطرت حقیقی او تصدیق شجره ازلیه نمود و محضاً لله و نفس این شجره را مطیع کشت و الواح و آمار او که از حد حصر بیرون است بر این داعی و کواه است و کذا اسم عظیم که از جانب حق رئیس بر همگی بود و جمیعاً در ارض طاء و غیره او را بزرگ میدانستند به محض استماع تصدیق نموده بالکلیه منقطع گردید و کذلک جمیع اصحاب از عالم و جاہل همگی این شجره ازلیه را مطیع گردیدند و بعضی که در دلهای ایشان علم حقیقت نه بود و فطرت اصلی با آنها هویدا نبود و دیده ی حقیقت و بصیرت نداشته از جلیان حضرت رب الارباب مسلت نموده جواب شافی از مصدر حقیقت شنوند و کذلک ماقضی و جری را جمیعاً در محضر نقطه اعلیٰ جل و غرض نمودند و آن حضرت به محض استماع الواح و آمار و شواهد و پینات در اثبات شجره ازلیه از منبع اجلال صادر فرموده و ما خلق و یخلق را به سوی او دعوت نموده. اگرچه الواح لا نہایه قبل از طور ثمره ازلیه طاهر شده بود و نفس الهی در این باب، در الواح و کلمات و اشارات مُتَمَنَّنَات^۱ و پینات باہرات فرموده بودند لیکن ہر آنکہ

^۱ به معنی محکم

فطرتِ جَبَلی^۲ او طاهر از خباثتِ شیطانی و وساوسِ نفسانی بود در این باب شک و شبهه ای نتموده چه مشهود اولوالالباب بود که این شجره از کسی تعلیم نگرفته بود بل به محض تجلی مجلی در صفر سن و غفوانِ شبابِ تجلیات لا نهایه طاهر نموده ماکان او یکون را مستضی داشت چنانچه آثار او ناطق است که از اوّل بدء تا امروز مرآتِ حقیقت چنین ناطق نشده و کوش ما خلق چنین آثار نشوده چنانچه ناطق است شجره حقیقت ان الکور بعد ما رقت الف و ماتین و سبعین سنة قد اطهر الله مثل تلك المرات فاستعرف قدرها بخ

اگرچه این رشحه ای است از طمطم ازل و چکده ای است از موج بحر قدم لیکن از برای ضعف بصیرتها و دیدهای مای حقیقی قلبی از اقسام ترشحاتِ آثار آن مذکور گردید تا آنکه دیده قلب و حقیقت مستبصر گردد چنانچه در بدو امر خواص اصحاب که در ارض طاء بودند همگی مصدق شدند و شبهه ای از برای کسی نبود چنانچه کثیری از اهل بیان که مدعی شدند مقالات لا نهاییه را همگی مطیع او شدند ولی چون بدء به انتها کشید و شجره حقیقت غایب گشت هر یکی تیغ شرک از نیام بیرون و به مخلص^۳ شقاق قصد این شجره نمود و عصیان حقیقی هویدا گردانیدند و ندانسته که آن بر شجره ی حقیقت وقع شد چنانچه مشهود و هویدا است منقطع از مدعیان حق چه وارد شد و چه از بعد خواهد شد ان شاء الله و لا قوة الا بالله هرگاه بخواهند حقیقت امر را درک نمایند در آثار ازلیه که لاحد و حصر است ملاحظه نمایند و کذلک آثاری که از آن شجره طاهر است و هنوز در پرده خفا است و دیده بصیرت در کسی نیست که از خزانه غیب بیرون آید الا ان یشاء الله پس لحظه ای تأمل نموده و تفکر دارند. اگر گویند تفویض امر بسوی این شجره طاهر از

^۲ یعنی اصلی

^۳ چنگ

جانب حق به محض لطف و اشفاق بوده نه به لیاقت حقیقت جواب گوئیم که دیگران هم بودند و کبرا هم وجود داشتند اگر حق با آنها بود چرا تفویض امر به آنها نمودند و این شجره را مخصوص گردانیدند و اگر گویند این شجره از اتیان آیات باهرات عاجز است آنهم مشهود است که چنین نیست اگر شبهه ای دارند قدم به عرصه لاهوت حقیقت نهند تا آنکه آثار الهی را در نفس ربانی مشاهده نمایند چنانچه آثار این شجره ازلیه به چند وجه است. وجه اول چون نفس بیان است احدی امتیاز نخواهد داد و ثانی به پنج فرقان است چنانچه یکپس با فرقان فرق نخواهد گذارد و ثالث چون آثار قدوسی است که از شجره قدوسیت اسم آخر حضرت قدوس در بیان ظاهر شد احدی امتیاز نخواهد داد و رابع آثاری است که مختص شجره می ازلیت است به محض نظر درک خواهند نمود که از سخن چینی و جمع نمودن میانه کلمات نیست چه اگر این باشد مناجات^۴ اهل تا امروز به هم خواهد خورد و حقی ثابت نخواهد شد. پس در آن مقام گوئیم که این کلمات سخن چینی است بعضی از کلمات نازل فرقان و بیان جمع گردیده و عبارت ترکیب داده شده معنی آن از کجا برگزیده معلوم میشود و اقترانات کلمات از کجا به هم میرسد استغفر الله عن ذلک که چنین نیست بل این شجره ازلیه قادر است که چون جمیع کتب از اول بدء تا امروز تلاوت نماید اگر شبهه ای دارند کلمات سابقین را جمع نمایند و در حضور خویش تبیین نمایند تا آنکه این شجره الهیه تلاوت آثار الهی نموده حرفاً به حرف طبق آثار قبل بلسان بدع و مطالب ضرع^۵ و شبیه به آثار موجود تا آنکه شبهه ای از برای اولوا الالبصار^۶ نماند. اندکی از صعق رهیده به هوش آید آیا حقی جز بیان هست نه والله حقی متصور نمیشود و این شجره به این

^۴ احتمالاً عمل باشد

^۵ به معنی مثل و مانند

^۶ در متن اصلی نیز ظاهراً نسخه بردار غلط نوشته است و دو تا الف را جا انداخته

قدرت کبری و سلطنت عظمی چون ذره ای است نزد رب بیان و رشمه ای است نزد این طمطم ایقان بل استغفر الله عن ذلک لآن وجودی یخلق به و کیف و ما یعلق علی الوجود. سبحان الله عن ذلک و تعالی علواً کبیراً. بدانکه دلیل بعد از حجت واضح و پینه ساطعه لامعه و بیان لائح نصوصی است که از شجره امر طالع است و بعد از نص قاطع و برهان سلطع لامع تأویل بعد از تصریح است. اول صریح بیان در حق این شجره بسیار است. اگرچه حال بعضی از آن در این ارض موجود نیست ولی در ارض اخری مشهود است. کتاب مستیقط را ملاحظه نمائید و ثانی تاویلات کتاب است. اگر بخوایم هر آینه یکچکس احصا، احصای تاویلات آثار بیان نتواند نمود چنانچه همه اسم و مثل و نعت و اوصاف و ثواب و پینات در حق این شجره ناطق است و الله العلی الحمید الغالب که مقصود خود پینی و غرور نیست بل مقصود و مرام حقیقی اتباع حق و آثار او است تا اینکه نفس بصیر در این ظلمات حیرت، موت جاہلیت نماید بل به اتباع حق در ظل شجره بیان مستقل شده انا فانا فیوضات لا نہایات الہی را در نفس خویش مشاهده نماید زیرا که عنقیوب رشته این عمر کینته گردد و کلشی الی و کرہ^۷ راجع شود.

قدری به ہوش آمدہ ساعتی یقضان^۸ کشته لان مصیر اکمل الی الله و کل ینضرّم الی الله موجدہ. بعضی توہم ینمایند کہ این شجره دعوی مقامات لا نہایہ داشتہ و مدعی مقام موعود است. ای جمال نادان اگر چنین بود از اوّل کلام تا امروز، ہمگی شما شجره ازلیہ را من یظہرہ الله جل و غر فرض نمودید و این عبد مقتدر منع نمودہ و سلب این مقام از خویش مینود چنانچہ کثیری بہ ہمین

^۷ لانه پرندہ

^۸ بیدار

اعتقاد از این عالم فانی رفتند. اگر فی الحقیقه مقصود او از بعد این بود شما خود قبل آن را مقرر^۹ بودید چه احتیاج به انکار تا آنکه مزید بر زحمت شده دلیل و برهان آوریم سیامثمه ازلیت در بدء امر مطالب عالیّه منظور داشت نه اینکه خود مدعی باشد. بل در مطالب عرفان کمال سیر و عروج را مقصود داشته لیکن از شجره مقدسه الهیه حضرت اعلیٰ غیر آن صادر شد و آن مقامات از جمیع نفوس مثنی گشت و شجره ربانیت حقیقت جلیان سبحانی نفی این مطالب نمود چه عالم ترقی نموده و مطاهر مرتفع گشته چگونه توان فوق این سخن گفت؟ چه آثار الهی لاسمه العظیم ناطق است ولا تذکرُن ذکر الرجح الخ والا ورقه ازلیه جمیع این مطالب چون مثنی ترابی در دست او بود ولی چون مقصود او اتباع امر و حدود الهی بود چنانچه شجره مبارکه ظاهراً امر شده معمول داشت همان کلام حقیقی را کما شاء الله و اراد جریان داد تا آنکه هر حق به مرکز خود قرار گیرد و محق از دون آن مشهود گردد و اگر کوئیم مقام موعود مقصود محض صعود عرفان است چه احتیاج به این مطالب؟ در همه کلمات بیان و مافی ظله نحو این مطالب مندرج است احتیاج به حرف جدید نیست بل شجره موعود باید نفس آن باشد نه اینکه من باب العرفان سخن کوئیم، بلی میتوانیم بگوئیم همه نفوس من یظهره الله است و همگی مطاهر الهی هستند ولی ان مقام عرفان است چنانکه میگوئیم کل له عابدون و کل له قانتون و له اسلم من فی السموات و الارض و الیه کل یرجعون.

چنانچه مشهود است که کما یبغی له را کسی درک ننموده و بحقیقت او را پرستش نکرده و پرهیزگاری ننموده و اسلام به او نیاورده و تسلیم حقیقی ننموده بل محض عرفان و صعود و ایقان در نفس و وجدان است چنانچه از بعضی معبرین دوستان از قبل شنیدم که اعتقاد حقیقی او قبل

^۹ نسخه بردار اشتباها "مقرر" نوشته

از ارتفاع او این بود که حضرت اعلیٰ بایست دارند و شجره قرویه رواق میباشند و طاهره زکیه نفس
 یست و این محض کفر و شرک به خدا بود با وجود آنکه طاهره زکیه خود را کنیزی از کنیزان او
 محسوب می نمود چگونه میتوانست مدعی این مقام باشد که وجود آنکه در کلمات او از ذکر اتنی انا
 الحق تا اتنی انا الذر جریان داشت و جمیع مطالب عالیه در آن مندرج بود و در بعضی مقام
 عرفان جز خود را نمیدید ولی همه آن من باب العرفان بود و صعود در بیان نه من باب الحقیقه
 چنانکه در کلمات نور مشهود است که میگوئیم انا اظهرنا نقطه الاولی با وجود آنکه خود، خود را عبد او
 میدانیم اگر قبول فرماید و این مثنی فخرها است. به مثل این هر آنکه هر مطالب عالیه گوید از
 حول خود تجاوز نتواند نمود و در هر درجه که گوید مخلوق است و در شان خلق خواهد بود چنانچه
 من خود در این واقفم و این مطالب را بهتر و تمام تر از همه کس میدانم چنانچه راه نما از قبل
 میفرمود و ان لنا مع الله حالات نحن هو و هو نحن و کلماتی دیگر شبیه این و به این معانی همه این
 من باب العرفان و علو کوینده است و الا نه مقصود ذات الهی باشد بل ظهورات اوست و
 شجره بیان میفرماید کل ما طهر من قبل طوره ادلاء علی انه لا اله الا هو و شبیه این کلمات و آیات
 متقنات در بیان بسیار است. با وجود آنکه مدعی این مقامات اکثری از دوستان شدند و هر کس
 از خود دلیلی به زعم خود آورده اشهد بالله که مقصودشان خود بینی و غرور بود و مقصود همه کی اینکه
 جمعی بگرد آورند و شاخص باشند نه مقصود پیروی حق و اتباع اوبل مرام حقیقی ایشان اسمی از
 جهه خود گذارند و مردم به ایشان متقنی^{۱۰} کردند. و گرنه این بود سبب اغراض و اعراض همگی از
 شجره ازلی چه بود؟ اعادنا الله من کل حزن انه قریب و دود. با وجود آنکه اعراض همه از شرک به
 خدا و کفر به او بود چنانچه معلوم است لایشعر معرض شدند چه اقبال سیش چه بود؟ اعراض

سبب آن چه؟ با وجود آنکه هر دو رقتی هستیم و خواهیم رفت. اگر مقصود اسم است چرا عبث خلقی را در معرض نفاق می آورند اشهد الله و نفسه و کفنی به علی شهیدا که در حین دعوت در اول امر به هیچ معرض مقابل نداشتیم و هیچ مدعی در این مقام نبود به و هم کسی خیال ادعا خطور نمیکرد بل آنها نیکه از بعد مدعی شدند کمال افتخار به اطاعت این عبد می نمودند و این روز که بعضی اسناد خدمتگذاری خود به حقیر^{۱۱} میدهند و دعوی خدمتگذاری داشته و مدعی بودند در این مقام می بینی که کثیری از دوستان معرض شده اند فی الحقیقه دوست نمی بینم که نصرت این عبد منظور بود لیکن گفتگو و کلام ناشایسته چه بود که هر کس سخنی گفت و از تیغ لسان خود زخمی نهاد جز مقصود اتباع نفس و اهلک عوام بوده؟ والا عالم البصیر به محض دانستن چند کلام و عبارت فہمی از حق محبوب نمی شود چنانچه الحمد لله خود را از شجر محجب نمیدانم اگر چه به زعم قائلین، بنده محبوب و منفی شده ام ولی شجره خود گواه است که مقصود جز رضای او و امر او نداشته ام و الحال هم به همان طریق الی سیرق دمی فی سبیل و یضج ثاری و ذلک لہو الفخر الاعلی و الافتخار الابی لا یعدلہ من شیء مما فی السموات و الارض. اگر دوست میداشتم در این ایام هویدا میکشت نه والله، دوست حقیقی نیست اگر می بود هر آینه اباش اصحاب باغوائی نفوس موثقله بنده را به معارض خطاب خود در نمی آورند بل آنکه کمال دوستی را مدعی بودند خار محنتی نهادند و آنچه خواستند نمودند انما اسکو بشی و حزنی الی الله انه بصیر بالعباد و انه لبالمرصاد و امروز ما همه که مشودیم ایا از بعد چه خواهد شد و امر به کدام نج خواهد ماند. بنده مقنن که بقول بعضی مؤید از شجره بودم و دلائل ظاہر و باطن هر دو داشتم و بکفایت بعضی خدمت می نمودند عاقبت امر چنین شود که یک دوست نباشد. چگونه و دیگران را، هیچ این طریق نبوده و

^{۱۱} نسخه بردار اشتباها بحقر نوشته است

چنین هم نشده و اتقوا الله یا عباد الله و اعلموا انکم ملاقوا الله. عنقریب همگی خواهیم رفت و هیچکس نخواهد ماند و بعینه این بساط خواهد ماند و دیگری ملک خواهد شد که آنهم خواهد رفت و بدیگری خواهد پرداخت و هر نفس الی الله راجع خواهد گشت و جزندامت نخواهد ماند چرا باید عبث امری را ضایع نمود و گفتار ناشایسته عوام استماع نمود. اگر فی الحقیقه مقصود اتباع حق است خود بینی و غرور چیست؟ و اگر اضلال ناس است چرا اسم حق بر خود باید گذارد و هر آن دعوی تازه نمود؟ آیا آمار الهی ظاهر نیست و آیا انکشان قدرت بردست این شجره عظمت نیست و آیا لسان حقیقت در اواناط نیست؟ چرا چنین وقع شود؟ اگر گویند مقام ثمره مرآت است اعلی مقام شجره حد مرآت آن است که مرآت الله بر او اطلاق شود چنانچه در ظل این، همه اسمها مندرج است و همه امثال هویدا است، چنانچه نص قاطع است از شجره ظهور لا اله الا الله و ان علی قبل نبیل نفس الله و ان مافی البیان دین الله و ان اسم الازل الوحید ذات الله و غیر از این مقام اسماء دیگر به اقرار شجره ظهور به خط مبارک مرقوم است. چرا در آنجا غوص نمیائید و در حد مرآت وقع میثوید؟ با وجود آنکه مقام شمسیت^{۱۲} و دون آن در ظل مقام مرآت وقع است و این فوق مقامات مذکوره است و این عبد مفتقر بربوبیت صرفه مدعی نیست و اگر دون مشاهده شود بعلو عرفان و سمو وجدان است و الا جزاتی انا ذر من التراب ناطق نیست و فی الحقیقه همین است و غیر از این

^{۱۲} توجه شود که در جایی حضرت باب الباب را شمس الله الاول و حضرت قدوس را شمس الله الاخر نامیده اند و در اینجا اشاره فرموده که مقام مرآت الله از کلیه حروف حی (اسماء الله) بالا تر می باشد و اسماء الله در ظل مرآت الله قرار دارند که از جمله نشانه های آن ظهور آیات در ایشان است چنانچه حضرت اعلی جل شأنه خبر از ظهور نور در بیان عربی داده بود در سال نهم که در سال ششم ظاهر شد (طبق نص صریح پنج شأن) با آیات و بینات، بنا بر این حروف حی و تمام اسماء در ظل او قرار می گیرند. چنانچه خود در اینجا تصریح فرموده است.

نیست چنانچه خود را جز عبد شجره طور ننمیداند بل به عبودیت خود شجره را مفتخر است و به آن معزز بل دوستان قدری به خود آمده بر نفوس ضعیفه رحم نموده . مقصود این عبد مفتقر نه این است که خود را مالک جمیع وجود گردانم یا آنکه ابناء و ذریات خود را آفتاب حقیقت گردانم . هر جا که حق طالع شود مطاع است خواه عبد باشد و خواه حر . ان کان ذریتی او دون ذلک و ان من ^{۱۳} اولی البیان تاکی در غمرات موت و سكرات آن غوطه و رباشیم ^{۱۴} .

اندکی هوشیاری لازم است و قدری بینائی سزاوار بل نفوس منده رحم بر خود نموده هوشیار گردید . اشد بالله و نفسه که مقصود حقیقی بر ردّ بر بعضی بودن نیست بل اتباع حق است . متی طلع فواحق و متی طهرانا به مؤمن دلیل حقیقی مشهود نمیکرد و الاّ تبعیت معلوم میشد و در اینجا که مشهود است ، ارتداد ، همگی هویدا است و نفاق بعضی چون بحر شیر در امواج و امتواج . آیا در بیان همین است که کسی را راد نباشید و دیگر چیزی نیست . پس همه حکم این است یا آنکه همه احکام جاری است و یا آنکه بعضی را قبول باید نمود و بعضی را رد باید کرد ، یا آنکه هر چیز پسند انظار است محبوب است و هر چیز که پسند نظر ما نیست مغبوض و باید او را تاویل نمود . در بیان پیروی شجره ربوبیت لازم است بل واجب ، او را تاویل بینائی و تاویلاتی که خودت میدانی که محض افترا و کذب بر شجره و برخداست او را قبول میداری و راد بر شجره ربانیت میگذاری با وجود آنکه میدانی که از اول بدو تا امروز چنین مطیع از برای هیچ حقی ظاهر نشد چنانچه مشاهده بینائی که آثار او چون بحر حقیقت در امواج و التظام است و ما خلق و یخلق را فرو گرفته و در خود جز اطاعت مولای خود نمی بیند و به این ، در ملاء اعلی و ادنا مفتخر

^{۱۳} به نظر می آید اینجا به جای " من " کلمه " یا " باید باشد

^{۱۴} به نظر نسخه بردار باشیم را باشم نوشته است

است و همین او را بس است و جز این کافی او نیست اگر نه امکان متاعلی و لائق می بود هر
 آینه آثار عالم را فرو گرفته بود چنانچه مشاهده می شود که کسی طالب حق نیست و در شب و روز آثار
 الله نوشته می شود و دیده بصیری نیست و اگر هم کلمه ای بیرون آید از هر طرف بدگویان تیغ
 لسان را بیرون خواهند کشید و بی مقرران آن دوستان خباثت عقیقه خود را جریان خواهند داد. آیا
 سبب این همه اعراض حیست و دلیل این همه نفاق کدام؟ جز آنکه از حق بیزار می جسته و به
 هوای نفس خود متمسک شده؟ اگر نه این بود چرا حق محجوب می شود و خلق در حجاب می رفتند و
 اکنون اسمی از شجره طور نمانده جز در هوای خود صعود مینمایند و ذکر می میکنند ان هم بر سبیل
 حکایت و مذاکره و الا چیزی نیست. انا نعوذ بالله الرحمن من کل نار قد احاط بها علما انه کان
 علی کل شیء قدیراً.

در عاقبت خود پنا شو و مستبصر گرد و اینقدر خون ناحق مرز! آیا مصیر^{۱۵} توبه سوی تراب نخواهد
 بود و الی رب الارباب بازگشت نخواهی نمود. اتق الله و ارجع^{۱۶} الیه و تب^{۱۷} عما فعلت.
 لان یتوب علیک بالحق انه هو التواب الرحیم و یعلم الذین ظلموا اسی منقلب^{۱۸} ینقلبون
 و الحمد لله رب العالمین.

حمدت الله حمدا لا ینزال
 سكرت الله سكرانی المقال
 فمافی الحمد غرا الحمد نور
 فمافی الشكر غرا الشكر حال

^{۱۵} به معنی محل بازگشت

^{۱۶} به معنی برگرد به سوی خدا به شکل امر که اشتباهها از جمع نوشته نسخه بردار

^{۱۷} یعنی توبه کن

^{۱۸} نسخه بردار اشتباهها "مقلب" نوشته است

